

| بر سر نقد هنری چه آمد؟ |

www.ketab.ir

(؟) همه آنچه در هنر اتفاق افتاده است

سرشناسه: الکنیز، جیمز؛ ۱۹۵۵م. Elkins, James
عنوان و نام پدیدآور: بر سر نقد هنری چه آمد؟/ جیمز الکنیز / ترجمه مهسا فرهادی کیا
مشخصات نشر: تهران: حرفه نویسنده، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ص: مصور
فروست: هنر، ادبیات، فلسفه/ ۱۵
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۴۵-۱۱-۳
سببیت: هنر، نقد هنری: فیفا

ادداشت: عنوان اصلی: What Happened to Art Criticism? c, 2003.
موضوع: نقد هنری - تاریخ - قرن ۲۰م.
شناسه اثر: ده: فرهادی کیا، مهسا، ۱۳۶۲، مترجم.
رده بندی کتاب: ۱۳۹۲ / ۱۷الف/ N ۷۴۷۵
رده بندی دیویی: ۱۸۰ / ۷۰۴
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۵۰۲۲

همه نویسنده

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۴۳۹۵
Email: heshan@isandeh@yahoo.com

بر سر نقد هنری چه آمد؟
هنر، ادبیات، فلسفه/ ۱۵
دبیر و سرپرست مجموعه: فرشید آذرنگ
ویراستار ادبی: محمدرضا گردان
لیتوگرافی: نوین سیستم / چاپ و صحافی: معرفت
چاپ اول: ۱۳۹۵ / شمارگان: ۱۰۰۰
طراحی گرافیک: حرفه نویسنده
همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است.

دادداشت دبیر مجموعه

مجموعه کتاب‌هایی که در حیطه‌ی هنر، ادبیات و فلسفه منتشر می‌شود چندان حول موضوع، مفهوم یا مضامین مشخصی (مثل نقاشی، پست مدرنیسم یا زندگی روزمره) نمی‌گردد بلکه بیشتر گریز از انتشار کتاب‌هایی است که نویسنده‌ی ممتازی داشته‌اند یا آثار متمایزی بوده یا چنان به نظر می‌آیند؛ آثاری بارز و راهگشا و دست‌کم مفید و خواندنی که نه تنها قابل اتکایی از سخن گفتن در باب موضوع خود به دست می‌دهند؛ بلکه در عین اهمیت‌شان از نظرها مغفول مانده یا در تکرار مدام نام‌شان، بی‌اثر و ضرورت جلوه کرده‌اند؛ آثاری که عمدتاً یا به لحاظ کمی یا کیفی یگانه‌اند و بی‌مناظران و انتخاب کتاب‌ها، جمع‌آوری مقالات، تطبیق و بازخوانی ترجمه‌ها و تألیفات، مباحثی آن‌ها برای انتشار و این که همگی‌شان به مرور در یک فضای کلی انتشاری شریک باشند که آن هم مرزبندی میان ابتذال و جدیت است عمده‌ترین سهم و وظیفه‌ی سرپرست و همکاران مجموعه است.

البته این سعی پیشاپیش ادای احترامی است به قرن نوزدهم و جتی فون وستفالن

(فهرست)

مقدمه مترجم / ۱۱

مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی / ۱۷

نقد هنری: نوشتار بدون خواننده / ۲۲

نقد هنر: چقدر یکپارچه است؟ / ۳۷

مقاله ای کی الکترونیک است؟ / ۳۹

یک ساله آلامیک / ۴۷

نقد هنر / ۵۲

نقد های بر پایه نقد / ۵۶

مقاله های فلسفی / ۵۸

نقد هنری تفسیری / ۶۲

نقد هنری سنانی / ۶۱

هفت راه غیر عملی / ۸۷

مؤخره: آن چه خوب است / ۱۱۲

مقدمه مترجم

ایدهٔ آغاز ترجمهٔ این کتاب با دغدغهٔ مشابهی آغاز شد که نویسنده در طول کتاب به دنبال آن است: آیا این «اصلاح نقد هنری» که در جامعه‌ای مانند ما که عمل نقد در آن کاری سهر و ممتنع است ضرورتی انکار نشدنی است. سهل از این بابت که افراد بسیاری بدون داشتن تخصص لازم به نوشتن دربارهٔ هنرهای تجسمی مشغول اند و ممتنع از آن رو که انجام حمل و ادانه‌ای که برآمده از دانش نظری و عملی، دارای رویکرد و چهارچوب و در نهایت تأثیر گذار و راه‌گشا باشد، مستلزم تلاش و تفکر و آموختن بسیار است. جامعهٔ هنرهای تجسمی ایران با چالش‌های متنوعی در زمینهٔ پرورش منتقدان هنری کارآزموده مواجه است: فقدان رشتهٔ تخصصی دانشگاهی با عنوان «نقد هنری» — چیزی که نویسنده از آن باء و ان کر بود یک حیطهٔ آکادمیک برای نقد یاد می‌کند و نیز سایر نهادهایی که به پرورش منتقدان به عنوان منتقد هنری بپردازند، معضلی است که الکینز در این کتاب این گونه از آن یاد می‌کند: «می‌توان گفت هرچند منتقدان هنر معاصر از پیش‌زمینه‌های بسیار گوناگونی وارد این حیطه شده‌اند، اما بیشترشان در فقدان امری ضروری با یکدیگر به اشتراک دارند: آن‌ها آن گونه که افراد به عنوان مورخ هنر، فیلسوف، کیوریتور، مخرج فیلم و یا نظریه‌پرداز ادبی آموزش می‌بینند، به عنوان منتقد هنری آموزش ندیده‌اند. قطعاً این مساله محدودیت ایجاد می‌کند هرچند نه چندان زیاد. این که یک شاخهٔ تخصصی هیچ کرسی آکادمیکی ندارد دلیل بر دقیق یا جدی نبودن آن نیست، یا اساساً به این معنا نیست که معیارها و ارزش‌های آن کمتر از رشته‌های مشابهی است که مجوز آموزش

رسمی دارند». هر چند نباید این نکته را فراموش کرد که در کشور ما رشته‌های تحت عنوان تاریخ هنر یا کیوریتینگ (نمایشگاه گردانی) نیز وجود ندارد. بحث بر سر این نیست که ضرورتاً فارغ‌التحصیل شدن از یک رشته دانشگاهی توان و مشروعیت لازم برای فعالیت در آن رشته را به وجود می‌آورد بلکه مسأله این جاست که چطور در نبود صدای آکادمیک برای نقد، نقد هنری در ایران به فعالیتی یکسره بی‌نظم و سلیقه‌ای بدل شده، معیارهای خود را گم کرده و از سردرگمی رنج می‌برد و در میان همه‌مهمه‌مایدی که با اور جز می به اتمام دوران قضاوت‌های سفت و سخت مدرنیستی، نقد را هم چون آنچه‌ای بی‌زیبا اما بدون جانبداری و قضاوت می‌خواهند، تا بتوان بی‌دغدغه و بدون تأمل بر نظریه تکیه بر احساس و سلیقه‌ای شخصی چیزی زیبا نوشت، نقد هنری کارکرد و تأثیرگذاری خود را از دست داده است. از این رو در یکسوی طیف با نویسندگانی مواجهیم که بدین استدلال و تحلیل بی‌محابا بر اثر می‌تازند تا صدای انتقادی و قدرت نقادانه خود را به نمایش بگذارند بدون این که پشتوانه نظری - تحلیلی در کار باشد (این گروه در اقلیت اند) و از سوی دیگر، طیف گسترده‌تری از نویسندگان هنری سخت دلمشغول مغازله با اثر هنری، قیاس‌هایی نه‌چندان درست و در نهایت دلگرم توصیف ظاهری اثر یا وصف‌های ساعران، به ارائه اثرند. به نظر می‌رسد یکی از علل شکل نگرش گفت‌وگو گفتمان نقد هنری در کشور ما به عنوان منتقدین هنری به مسائلی هم چون چیستی نقد در دوران معاصر و کارکرد و نشیب و فرازهای آن در تاریخ پشت سرگذاشته‌اش است. به همین دلیل ترجمه‌ای که در به‌نظرم حائز اهمیت آمده: الکینز ما را با پرشی واقعی از دنیای نقد مواجه می‌کند از مضامین و گرفتاری‌هایش گرفته تا گوناگونی سبک‌ها و منتقدین و همواره با ذکاوت‌هایی ملموس در سراسر کتاب امکان دیدن دورنمایی ملموس را برای ما فراهم می‌کند. الکینز با حکم به بحران، فصل اول این کتاب را آغاز می‌کند: او از بحرانی در نقد یاد می‌کند که در درون خود جنبه‌ای پارادوکسیکال به همراه دارد: از یکسو توسعه و گسترش فزاینده نقد هنری و از سوی دیگر هم‌زمان مورد بی‌توجه قرار گرفتن آن.

تولید انبوه مجلات، روزنامه‌ها و کاتالوگ‌های نمایشگاهی برای ایجاد رونق بازار هنر و نوشته‌هایی که کمتر مورد تعمق قرار می‌گیرند. معضل دیده نشدن و خوانده نشدن یا «داشتن مخاطبینی شبح‌وار» که به قول نویسنده «ممکن است هفته‌ها و ماه‌ها بگذرد بدون نشانه‌ای از خوانده شدن مطلب». الکینز نقد را به سطحی عملی وارد کرد و در کل کتاب با ذکر نام منتقدانی از طیف‌های مختلف نقدهای آنان را مورد نقد قرار می‌دهد و به این ترتیب به طرز هوشمندانه‌ای از افتادن در دام نقدانی که به باور او یکی از سیستم‌ترین گرفتاری‌های نقد معاصر است می‌پرهیزد یعنی «پرهیز از قضاوت» و دلمشغول شدن با «توصیف صرف». نقد هنری به این ترتیب با دور شدن از عمل بلندپروازانه «قضاوت» و سنجش اثر هنری در بستری وسیع‌تر از تاریخ هنر و مکاتب هنری به عمل محافظه کار و محدود تبدیل شده است. فعالیتی که پس از طی شدن دوران اوج اقتدار و نفوذش در میان منتقدان پرشور، سرسخت و متعصب مدرنیستی، اکنون از سوی دیدگاه پادشاهانه هم‌چون نسبیست و تکثرگرایی پست‌مدرنیستی، موجب سلب مسئولیت و استغای عده زیادی از منتقدان از مقام نقادی به مقام توصیف‌گری شده است. مسلماً نقطه مقابل این وضعیت بازگشت به ایده‌های مطلق و توصیه‌های اکید منتقدان مدرنیست «چون گرینبرگ نیست، آن هم در روزگاری که ارزش‌های جهان هنر با تغییرات پسماند نسبت به نیمه قرن بیستم مواجه است. الکینز می‌کوشد تا در کل کتاب ناکارآمدی و غیم بودن نقد بدون قضاوت را در انواع مختلف نقد پیگیری کند و آن را در نمونه‌های مختلف نقد به ما نشان دهد و به این ترتیب پیشنهادهایی تازه و بلندپروازانه‌تر را مقابل ما بگذارد. در فصل دوم، الکینز نقد را در هفت گروه طبقه‌بندی می‌کند: کاتالوگ‌های «سنگاه‌ها، رساله‌های آکادمیک، نقد فرهنگی، محافظه‌کاران پرشور، نقد فلسفی، نقد توصیفی، نقد نهادی و نقد شاعرانه: او در این طبقه‌بندی به طرز جذابی از تجارب مستقیم خود در برخورد با انواع این نقدها سخن می‌گوید یا به تحلیل و بررسی آراء منتقد یا منتقدانی می‌پردازد که به زعم او نمایندگان آن نوع نقد محسوب می‌شوند و بدون این که وسواس

کمال‌طلبانه برای پوشش کامل بحث در قالب نمونه‌های بسیار داشته باشد یا ذکر چند مثال، آوردن بخشی از یک نوشتار یا نقل قولی از یک منتقد به تحلیل و آسیب‌شناسی دقیقی از آن نوع نقد می‌رسد: به‌عنوان مثال در مورد کاتالوگ‌های نمایشگاهی او از تجربه شخصی خود در این نوع نقد صحبت می‌کند و این که چگونه در چنین مواردی نه گالری و هنرمند دست در دست تلاش می‌کنند تا با واداشتن منتقد به تعدیل لحن خود چیزی مثبت از کار خود ارائه دهند و به این ترتیب یکی از مهم‌ترین چالش‌های منتقد در نوشتن چنین متونی را با ذکر چند تجربه که با طنز و دویلهویی خاص نویسنده جذاب‌تر هم شده، به پرشش می‌گیرد. یا در مورد نوشتارهای آکادمیک نشان می‌دهد که چرا اهمیت استفاده مناسب از نظریه‌ها و مفاهیمی که در سایر رشته‌ها به‌ویژه فلسفه، نظریه ادبی یا روانکاوی و سیاسی برای تبیین دیدگاه منتقد، استفاده فوری، سطحی، زودپایان این مفاهیم گاهی موجب از دست دادن معنای آن‌ها و تبدیل شدن آن‌ها به چیز دیگری می‌شود و گاهی متن را به بافتاری پر زرق و برق و دشوار از مفاهیم و واژگان تبدیل می‌کند که کارکرد مناسبی ندارند. به این ترتیب به این نتیجه می‌رسد که «مان قدر که دلایل خوبی برای شک کردن به منطق ساده و غیر پیچیده برخی نقدهای اولیه وجود دارد، دلایلی قانع‌کننده نیز وجود دارد تا نسبت به نوشته‌هایی که بافتاری از کنایات و بی‌فهم و دشوار هستند نیز محتاط باشیم، زیرا هرچند ممکن است آن‌ها اکنون درخشان به نظر بیایند، اما رنگ‌های درخشان‌شان به مرور رنگ می‌بازد». الکینز با پیش‌تاریخ‌نگاری می‌گوید که در لابه‌لای کتاب بارها به آن برمی‌خوریم در توضیح نقد فلسفی به آراء آندره زیور و به‌ویژه نظریه مشهورش در مورد «پایان تاریخ هنر» با جمعه‌های بریلوی اندی و او را می‌پزدازد و نشان می‌دهد چگونه ایده پایان تاریخ هنر زمانی که هم‌چنان ناگیر در حال استفاده از مفاهیم تاریخی برای توصیف هنر امروزی هستیم، خطایی فلسفی است. او همین‌طور مسیر به ابتذال رفته نقد فرهنگی را به تصویر می‌کشد و تلاش می‌کند تا علی‌رغم غایتی که برای نقد هنری متصور است ایده‌های سخت‌گیر، اخلاقی و گذشته‌گرای آنچه آن

را نقد محافظه کاران پرشور، در نوشته‌های منتقدی هم چون هیلتون کریمر می‌داند، را به چالش بکشد. نگاه او همواره انتقادی است اما این انتقادات مانع از بحث بر سر وجوه مثبت و موثر هر یک از گروه‌ها نیست همان‌طور که به‌طور مثال در نقد هنری شاعرانه الکینز از تبار خوشنام نقد هنری و سنت نویسنده، شاعر-منتقدانی هم چون بودا یاد می‌کند و هر چند ارزش خوب نوشتن را نفی نمی‌کند اما هم چنان بدل شدن آن به عادت نقد را ناشی از انحراف نقد هنری می‌داند.

در فصل سوم نیز به طرح هفت راهکاری می‌پردازد که علاقه‌مندان به ایده اصلاح نقد هنری معمولاً استقبال می‌کنند و در نهایت در فصل آخر نقد ایده آل را از منظر خود توضیح می‌دهد و با به کار بردن آشنای این کتاب از نمونه مورد علاقه‌اش صحبت می‌کند. او از فرم‌های پیشنهادی هیچ بیان اصلاح نقد هنری، توصیه‌هایی برای بازگشت نقد به روزگار جدیت فرمالیسی یا دارن نظریه و قوانین مستحکم، عبور می‌کند و با طرح چند ایده پیشنهادی که در طول کتاب در مورد آن‌ها مفصل صحبت کرده، بحث را به پایان می‌برد. الکینز در این کتاب بایستی جدی‌تر، مهم‌تر و قابل استنادتر برای منتقد طلب می‌کند: جایگاهی که در آن منتقد هم، نقد و داوری‌هایی بلندنظرانه‌تر از یک نمایشگاه نظر داشته باشد؛ مانند داوری درباره جریان‌های مهم تاریخ هنر و بالطبع بالاتر رفتن جایگاه خود نقد طوری که بتواند به عنوان بخشی از تاریخ هنر مورد ارجاع و مطالعه قرار بگیرد و در متون آکادمیک‌تر نیز به آن ارجاع داده شود. این جایگاه بلندمرتبه و پراهمیت به دست نمی‌آید مگر با کسب دانش و مطالعه و تعمق و بلندپروازی که منتقد در آن جایگاه و اهمیت حرفه خود را به عنوان یک عمل روشنفکرانه جدی بگیرد و در نهایت او با این عبارات تاثیرگذار کتاب را به پایان می‌برد، عباراتی که به نظر می‌رسد برای جامعه منتقدین ایرانی نیز بسیار کلیدی باشد:

«... هر نویسنده‌ای — مهم نیست که چه نیت و هدفی دارد — می‌بایست یک فهرست کتاب نامحدود داشته باشد و در جریان هر مقاله و اظهار نظر مرتبطی باشد. ما می‌بایست آن قدر بخوانیم تا چشمانمان تار شود...»

مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی

خوشحالم که این کتاب در ایران ترجمه شده است. من در سال ۲۰۱۳ از ایران دیدن کردم، که آن زمان یکی از بزرگترین کتابخانه‌های آمریکایی دستاوردی محسوب می‌شد زیرا حدود سه سال طول کشید تا به من اجازه ورود دادند اما واقعاً ارزشش را داشت. من از پرسپولیس، ایبانه، شیراز، اصفهان و جاسای دیگری دیدن کردم و البته افراد بسیاری را هم در تهران ملاقات کردم. من فکر می‌کنم سفر که در اهمیت زیادی دارد، زیرا هنر داخلی یک کشور بسیار متفاوت از هنری است که همان کشور در سطح بین‌المللی با آن شناخته می‌شود. من صحنه هنر ایران را کوچک و بسیار تجربی یافتم، و همچنین بسیار متفاوت از هنر مهاجر ایران که در شهرهایی مانند پاریس و نیویورک و جاهای دیگر به نمایش درمی‌آید. سفر کردن بسیار مهم است به خصوص زمانی که پای نقد هنری در میان باشد، زیرا منتقدان به زبان کشور خود می‌نویسند و بعداً معده‌دی هستند که نقدهایشان ترجمه می‌شود. در مقایسه با تاریخ هنر، تئوری هنر و مطالعات هنری، نقد هنری تقریباً ناشناخته است. تنها نوعی از نقد هنری که در سطح بین‌المللی دیده می‌شود، نقدهایی است که برای بینال‌ها و آرت فرها نوشته شده، در حالی که بیشتر نقدها که در این روزنامه‌های محلی و بلاگ‌ها نوشته می‌شود، در خارج از کشور ناشناس باقی می‌ماند. من فکر کردم که برای نسخه فارسی این کتاب چیزهایی را اضافه کنم که در هیچ نسخه دیگری نبوده است. اولین مورد بخشی از نامه‌ای است که پیتر شلدال، منتقد آمریکای شمالی نوشته است. او یک منتقد برجسته است و برای مجله‌ای می‌نویسد که بیش از یک میلیون عضو دارد. در این کتاب شما نقد من درباره نقدهای او را

می‌خوانید. من گفته‌ام که مانند بسیاری از منتقدان معاصر، او در برخی مواقع مایل به قضاوت نیست و ترجیح می‌دهد صرفاً به توصیف بپردازد. زمانی که او متن مرا خواند این جواب را نوشت:

قضاوت در نتیجه یک محاکمه شکل می‌گیرد. نقد درست هنر معاصر نیازمند شنیدن فاعلیت مقدماتی، یا نهایتاً پیش‌نویس اولیه هیئت داوران است. عجله برای چیست؟... گر برود استاین می‌گوید: «توصیف، خود، توضیح است» و من فکر می‌کنم توصیف، قضاوت نیست، البته اگر به دقت نوشته (و خوانده) شود. اندیشه کوچکی که در اثر تمام مستقیم تجربه شکل گرفته باشد، ارزش بیشتری از اندیشه بزرگی دارد که هیچ مدرکی آن را تأیید نمی‌کند... من هرگز از واژه «پست مدرنیسم» استفاده نمی‌کنم مگر در نقل قول‌ها. انتقاد نیز همین‌طور واژه «مدرنیسم» را. این‌ها شعارهایی است مبهم و خودفریبانه شدید. در این بهترین نوع قضاوت باشد که تضمین می‌کند چیزی که گفته شده خود به خود به یک من حرف تبدیل نخواهد شد... احتمالاً حق با تو است من برای این که منتقد بزرگی در این زمینه خود باشم، در بیان قضاوت‌هایم بیش از حد خجالتی‌ام. مسلماً دفاع‌هایی از خود دارم اما دفاعی واقعی برای این مسأله ندارم. طبیعی است که اگر بخواهم حرفم را به زور تحمیل کنم خودم را در معرض ریسک قرار داده‌ام... و من کاملاً موافقم که فرهنگ ما به دلیل کمبود گفتگو، تحلیل رفته است... دومین موردی که دوست دارم با شما به اشتراک بگذارم نامی از پیترو پلاگز است. زمانی که من این کتاب را نوشتم شغل او حتی از امروز هم مهم‌تر بود. او منتقد هنری «نیوزویک» بود که توسط چهار میلیون نفر خوانده می‌شد. پیترو یک کاتب، من منتقد بودم و از آن بسیار عصبانی شده بودم. او نامه‌ای خشم‌آلود برای من نوشتم و گفت که من آزادی «وحشیانه» نقد هنری را با تبدیل کردن آن به موضوعی آکادمیک «کشته‌ام». من در جواب او نوشتم که من فکر نمی‌کنم کتاب آکادمیک باشد. این بخشی از پاسخ اوست:

«بله من عصبانیم. ولی نه به‌طور دائم و نه از سر ضعف کلی در زندگی یا ضعف در

زندگی در دنیای هنر به طور کل... در آکادمی دو برابر لغت استفاده می شود اما تاثیر آن نصف می شود، تعداد دو برابر کمیته وجود دارد که تاثیر نیمی از آن ها را دارند و دو برابر اصطلاحات تخصصی وجود دارد که نیمی از ارتباط لازم را با مخاطب برقرار می کند و...

من و الان با هم دوست هستیم اما پیتر احتمالاً هنوز می گوید این کتاب زیادی آکادمیک است. شاید باشد! ولی این بهترین تلاش من برای ترسیم حیطه ای است که به شدت پیچیده و بسیار کم شناخته شده است. من امیدوارم شما از این کتاب لذت ببرید. این کتاب می تواند به آغاز گفتگو درباره این که نقد هنری در ایران و سراسر جهان چگونه می تواند باشد کمک کند.

جیمز الکنز

شیکاگو / سپتامبر ۲۰۱۵